

حرفه بیمار حسابداری

چرا حسابدار در جهان سوم، وار جمله در ایران، جایگاه به حق و شایسته خود را پیدا نمی کند؟ چرا صورت های مالی و دیگر گزارش های رسمی حسابداری و اطلاعاتی که از این مجاری توزیع می شود، چندان جدی گرفته نمی شود؟ چرا حرفه حسابداری در بطن نهادهای تجاری و صنعتی جهان سوم ریشه نمی دواند؟ چرا به رغم وجود هزاران تجربه مستقل در استقرار نظام حسابداری، سنت حسابداری با دوامی پانمی گیرد؟ چرا حرفه حسابداری از احترام و اعتبار عمومی برخوردار نیست؟ چرا به آنچه مشاور مدیتریت و حسابداری می گوید، عمل نمی شود، و مدیران و صاحبان شرکت ها با وجود درک اهمیت کنترل های حسابداری و حسابرسی، نسبت به آنها رغبت چندان نشان نمی دهند؟

یکی از پاسخ های معمول و سنتی به این سؤال مساله مالیات است. شرکت های کوچک و بزرگ بسیاری هستند که اصلاً "گرد دفتر و دستک"، حساب و کتاب نمی چرخند تا مبادا با ماموران مالیات و بیمه و امثال آنان دست به گریبان شوند. از اینانی که چنین اریشه با حسابداری بیگانه اند، توقعی هم نیست. البته، در واحدهای سنتی و بازاری، این چنین برخورد نامعقولی با حسابداری هنوز هم در جریان است. با این همه، این پاسخ در مورد موسسات بسیاری صادق نیست.

درواقع، در حوزه مسائل اجتماعی، جواب به چرهای ساده نیست. مشکلات همواره در پیوند با مجموعه ای از عوامل اجتماعی قابل توضیح است. باید دیدگاهی نظام گرایا سیستماتیک داشت تا پاسخ های معقول را فراهم آورد. مشکل این نیست که در کشور در حال توسعه حسابدار به قدر کافی وجود ندارد، حمایت دولتی از حرفه نمی شود، کتاب و نوشته حسابداری ارزشمند در دسترس نیست، دانشکده ها و مراکز علمی حسابداری محدود است، برنامه های درسی حسابداری جامع نیست، موسسات حسابرسی کم تجربه اند، ... مشکل فراتر از اینهاست. علت " عمده و اصلی " فقدان انگیزه های " مادی " در شرکت ها برای افزایش و ارتقای بهره وری تولید و کارآیی عملکرد است. این عامل ناشی از ساختار کلی جوامع جهان سومی است. در این جوامع، برخلاف کشورهای که تجربه سرمایه داری تمام عیار باکلاسیک دارند، رابطه بین عملکرد صنعتی - تجاری و نظام پاداش ها (کسب درآمد و سود در مورد شرکت ها و کسب حقوق و مزایا در مورد افراد) آشفته و غیر عقلایی است. شرکتی که بهره وری کار بالاتر دارد، سرمایه تولیدی بیشتری دارد، از شیوه های مدیریت پیشرفته تر استفاده می کند، کنترل کیفیت دقیق تری اعمال می کند، کارمندان سخت کوش تری دارد، مدیرانش دقت و دوندگی بیشتری می کنند، ... لزوماً پاداش بهتری از رقبای کاهل و غیر فعال خود نمی گیرد، چه بسا سطح سود نازل تری هم داشته باشد. به بیان دیگر، توزیع درآمدها و سودها در آن چنان معیارهای ناعادلانه ای استوار است که ربطی به کارآیی و بهره وری ندارد. این معیارهای غیر عقلایی، انگیزه های اقتصادی شرکت ها جهت افزایش سرمایه تولید و کارآیی عملکرد را ضایع می کنند.

(۱) هدف از این مقاله صرفاً شرح همین عامل پایه ای و بنیادی است.

(۲) اگر هم چنین انگیزه هایی هست به دلیل احساسات، عواطف، و علایق شخص مدیر است و ریشه اقتصادی ندارد.

دلیل اصلی این تناسب ناعادلانه بین کارآیی و نظام پاداش هانقش ماشین دولتی درجهان سوم است. در این کشورها، ماشین دولتی سهم عمده ای در تولید محصولات و خدمات دارد. این دستگاه بروکراتیک غالباً فرسوده، معیارها، ضوابط، و محدودیت هایی غیرمنطقی تحمیل می کند. اگر نمونه های استثنایی بگذریم، تجارب و تولید در این کشورها غالباً ارتباط با بروکراسی دولتی را ایجاب می کند. هر تاجر و تولیدکننده اروپایی یا آمریکایی که به جهان سوم می آید، فراگرفته است که پیوندهای خود را با دستگاه اداره کننده مستحکم کند؛ مثلاً، اگر به کشورهای عربی حوزه خلیج فارس می رود، با فلان شیخ یا امیر در تماس باشد، و فلان سلطان یا شاهزاده را به عضویت شرکت خود در آورد تا موفق شود. این دستگاه عظیم نه تنها قسمت عمده اقتصاد را کنترل می کند، بلکه با وضع قوانینس به طور مداوم شرایط را تغییر می دهد: کالایی که ورود آن امروز مجاز بوده، فردا ممنوع می شود؛ انحصار بر کالای الف برقراری نمی شود و از کالای دیگر برداشته می شود؛ تولید در محدوده الف امروز آزاد است و فردا منع می شود؛ صنعت ب امسال مورد حمایت قرار می گیرد و دو سال آینده از آن حمایت نمی شود؛ به تاجر ج سهمیه ورود کالایا یا پای پای تعلق می گیرد، و به تاجر د که هم ترازاوست تعلق نمی گیرد؛ تغییرات مداوم نرخ برابری ارز فروش و سود شرکت را دستخوش نوسانات عمده می کند؛ معافیت های مالیاتی مختلف از قبیل معافیت ماشین آلات تولیدی یک سال برقرار و سال بعد برچیده می شود؛ مواد اولیه برای تولید محصول ه امسال موجود است و سال آینده در اختیار نیست...

خلاصه با هم فشار سیاسی و تنش اجتماعی، دولت تصمیماتی می گیرد که بر وضع حال و آینده شرکت های تولیدی و تجاری تاثیر عمیق می گذارد. این تصمیمات ناهمگن و عجولانه شرایط نامناسبی برای ثبات رویه و پاک رفتن

سنت های متقن تولید و مبادله به وجود می آورد. حاصل چنین اوضاعی
بی میلی سرمایه گذار و مدیر به سرمایه گذاری بلند مدت و تمایل او به
ورود به بازارهای خرید و فروش و واسطگی کوتاه مدت است. همواره
راه های ساده تری اربهبود بهره وری و کارآیی برای پول درآوردن وجود
دارد.

درچنین شرایطی، رابطه عملکرد و سیستم پاداش هامغشوش می شود و
به صورتی کاملاً "غیرعقلایی درمی آید. حال اگر در این اوضاع و احوال
حسابداریقه فلان تاجر یا صنعتگر را بگیرد و بگوید، " آقا! با استقرار
نظام حسابداری بهای تمام شده ۱۰٪ ارزشینه های شما کاهش می یابند،"
" دوست عزیز بابرقراری کنترل های داخلی صندوق ۲٪ به منافع شما
اضافه می شود ". مدیرارجمند باتهیبه صورت پرداخت های نقدی ،
نقدینه شما ۷٪ بهبود می یابد،" . . . گوش شنوایی پیدانخواهد کرد. چنین
مدیر یا تاجری راه های ساده تری برای افزایش سود می شناسد،
راه هایی که ناشی از وجود يك نظام تولیدی خدماتی غیرعقلایی است .

تاموقعی که می توان زمین خواری کرد، باز دو بندبامقامات و
ماموران سهمیه گرفت و جنسی تولید یا وارد کردوبه چند برابرقیمت
واقعی فروخت، ارتغییرات نرخ ارز استفاده کرد، در بازار اردونرخسی
(آزاد و سیاه) مانور داد، تاموقعی که می توان به نرخ کزاف پول نزول
داد، باواسطگی ثروت اندوخت، باپرداخت رشوه حقوق انحصاری
به دست آورد، سهمیه مواد اولیه گرفت و در بازار غیرقانونی فروخت
تارمانی که می توان پورسانت های کلان اذفروشدگان خارجی و داخلی
گرفت، بسار و بفروشی کرد، درمعاملات سلف شرکت کرد، و تاوقتی

(۲) اگر به سرمایه گذاران در این کشورها قول ۱۰٪ سود هم ظرف ۵ سال
داده شود، کسی حاضر نخواهد شد پنج ساله سرمایه گذاری کند.
" تا پنج سال، کمی مرده و کمی زنده است " دنبال راهی می رود که
سه ماهه بازده سرمایه خود را لمس کند.

خرید و فروش و معامله به شانس، بخت، و اقبال بستگی داشته باشد و برضوابط قمارگونه ای استوار باشد. . . . دیگر ۵٪ افزایش بهره وری چه صیغه ای است، دیگر ۹٪ کارآیی تولیدی بیشتر به چه کار می آید، دیگر برنامه کاهش هزینه ها از طرف چه کسی جدی گرفته می شود، و . . . باید در جستجوی کسی بود که بایک امضا و اعطای حقوق ویژه به شرکت سود رابه یک باره دوبرابر کند و سرنوشت شرکت را تغییر دهد، تا آن زمان که معیارهای بهره وری و کارآیی در جامعه مجرای رشد طبیعی نیابد و به رسمیت شناخته نشود، حسابداری چگونه ریشه خواهد دواند؟ و حسابرسی کجابه یاری گرفته خواهد شد؟

تا موقعی که پول درآوردن آسان باشد (یا برعکس این حالت، تقابل زیان به سادگی به وقوع پیوندد)، رقابتی در کار نباشد، و راه های رشد به بالا بردن کیفیت کالا، کارآیی تولید، بهره وری نیروی کار و امثال اینها محدود نباشد، استقرار نظام های حسابداری پویا و کارا و برقراری رویه های پیشرفته و نوین حسابرسی و حسابداری ممکن نخواهد بود، بویژه این که چنین اقداماتی مشکلات عدیده ای از قبیل تعهدات مالیاتی، عوارض، پرداخت های بیمه، و . . . روی دست شرکت می گذارد.

آیا نتیجه آنچه گفته شد این است که تا آن مرحله که پای بست سست این خانه قوام نگیرد، تا زیر بنادرست نشود، بنا رانمی توان ساخت؟ نه، به هیچ وجه، ابداً" مخالفتی با کسانی که از نقاط دیگری می خواهند این بنا را تعمیر کنند، ندارم. خود من هم، به سهم خود، در چنین مسیری کام برمی دارم. هر اقدام روبنایی (از قبیل ترجمه کتاب، گسترش کلاس های آموزش حسابداری، تقویت انجمن های حرفه ای تنظیم قوانین یک دست تر حسابداری) می تواند به تقویت و استواری

دیربناکمک کند. اما امیدندارم که این اقدامات مشکل اصلی و عمده را چاره
 باشد. به علاوه برای مشکل اصلی نیز راه چاره ساده ای نمی شناسم.
 می دانم که صدها عامل باید شکل گیرد تا ریربنای اقتصادی - اجتماعی
 پردوام و معقولی برقرار شود و در آن وضع هر چیزی جای واقعی خود را
 پیدا کند، هر چیزی معنی و مفهوم جدی به خود بگیرد، و به قول عوام ،
 " حساب و کتابی در کار باشد. " مدیر بدانند که تنها از طریق افزایش
 کارآیی، ارتقای بهره وری، افزایش صلاحیت و خبرگی شخصی، ارتقای
 کارآمدی نیروی کار، بهبود کیفیت محصولات، و افزایش بارده تولیدی
 (که همه اینها به معنی رفاه بیشتر برای جامعه است) وضعیت بهتری شود
 و اعتبار و احترام می یابد؛ کسی هست که ارزش کار او را با این معیارها
 محک بزند، و راه های غیر عقلایی و غیر اخلاقی میان بری وجود خارجی
 ندارد. (۴)

آن دیر ساخت، نه فقط برای حرفه حسابداری، بلکه برای سلامت
 حرفه های بسیار دیگری نیز ضرورت دارد. در این فاصله، هر اقدامی
 صورت گیرد، در حکم مسکن است و حرفه بیمار حسابداری را شفا
 کامل نیست. آنچه صورت پذیرد، اصلاح یا فورم نظام حسابداری است ،
 انقلاب نیست ●

(۴) توهم وجود راه های میان بر کسب سود به اندازه وجود چنین راه هایی
 خطرناک است .